شهید هاشمی نفر سمت چپ در کنار یکی از همرزمانش

خاطراتی از شهید سیدمجتبی هاشمی در گفت‌وگوی «جوان» با همرزمانش به مناسبت شهادتش در ۲۸اردیبهشت ۱۳۶۴

چریکی که به دست منافقین ترور شد

■ علیرضا محمدی

شهید سیدمجتبی هاشمی زندگی پرفراز و نشیبی داشت. از برگزیده‌شدن به عنوان جوان نمونه ایران در سال ۱۳۳۸ گرفته تا حضور در فعالیت‌های انقلابی از سال ۱۳۴۲. زندگی او دستخوش تحولات بسیاری بود. او اگر زنده می‌ماند، اکنون قریب ۸۴ سال داشت. شهید هاشمی متولد سال ۱۳۱۹ در محله شاپور تهران بود. خیابانی که اکنون به نام وحدت اسلامی شناخته می‌شود. ۴۵ سال بعد او در همان خیابان وحدت اسلامی از سوی منافقین ترور شد. ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۶۴ بود که اعضای گروهک نفاق، او را در مغازه لباس فروشی‌اش به گلوله بستند تا ارادت خود به صدام را در آستانه رفتن رجوی به بغداد اعلام کنند. حالا که ۳۹سال از شهادت سیدمجتبی هاشمی می‌گذرد، خاطراتی از او را از زبان همرزمانش پیش‌رو دارید.

شیر روز و زاهد شب

حاج قاسم صادقی از همرزمان شهید می‌گوید: آشنایی من با شهید سیدمجتبی هاشمی به اوایل جنگ در جبهه آبادان برمی‌گردد. آبان ۱۳۵۹ بود که در جنوب کشور برای اولین بار ایشان را دیدم. یک قد بلند و رشیدی داشت و در مدیریت جنگ بسیار توانمند بود. به نظر من شهید هاشمی از شخصیت‌های کم‌نظیر جنگ است، اما چون خیلی زود از جبهه‌ها خارج شد، کمتر از او یاد می‌شود. هاشمی در جغرافیای محل حضورش مثل مالک اشتری بود که مقابل دشمن قد علم می‌کرد و به صفوفش می‌تاخت. در باورهایمان داریم که مؤمن باید هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی قوی باشد. شهید هاشمی مصداق بارز این سخن است. ایشان یک فرد خودساخته‌ای بود. از نظر جسمی روزها در میدان جنگ مثل شیر می‌غرید. در شب و پای نماز شب هم خالصانه و خاشعانه مقابل پروردگارش می‌ایستاد و به راز و نیاز می‌پرداخت.

فرمانده فدائیان اسلام

صادقی می‌افزاید: اوایل جنگ در جبهه خرمشهر و خصوصاً آبادان، نیروهای مردمی به همت شهید سیدمجتبی هاشمی در کنار هم جمع می‌شدند. شهید هاشمی نقش مهمی در دفاع ۳۴ روزه در خرمشهر داشت. بعد که خرمشهر سقوط کرد، ایشان آمد و در جبهه آبادان مستقر شد. آنجا سیدمجتبی گروه فدائیان اسلام را فرماندهی می‌کرد؛ فدائیان اسلام مستقل بود. در آن مقطع نه زیر نظر سپاه بود و نه زیر نظر ارتش. در غالب همین گروه فدائیان اسلام و رزمندگانی که به آن می‌پیوستند، ما به مدت ۱۱ ماه در دشت ذوالفقاری روبه‌روی روستای سادات خط پدافندی داشتیم و با دشمن می‌جنگیدیم. شهید هاشمی با اخلاقی که داشت، از همه قشری آدم جذب می‌کرد. بعضی از اعضای گروه شاید گذشته خوبی نداشتند، اما بعد از انقلاب متحول شده و از سوی افرادی چون سیدمجتبی هاشمی جذب جبهه و جنگ می‌شدند. در این گروه از رزمندگانی با تحصیلات بالا گرفته تا کسی که قبلاً جزو لات‌ها و داش مشتی‌ها بود، همه جوره آدم داشتیم. شهید هاشمی اینها را تحویل می‌گرفت و می‌گفت بروید از شهر و کشورتان دفاع کنید.

مشتی و متدین

صادقی در مورد چگونگی جبهه رفتن شهید هاشمی نیز می‌گوید: این شهید بزرگوار شخصیتی داش‌مشتی و لوتی‌مرام داشت، اما در عین حال مثبت و متدین بود. او یکی از مسئولان کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۹ تهران حوالی بهارستان بود که به‌عنوان یکی از مناطق بحران‌زا شناخته می‌شد، در این کمیته ایشان مفسدین را شناسایی و دستگیر می‌کرد. هاشمی همچنین در قائله کردستان و جبهه‌ها و وقایع دیگر هم حضور داشت تا اینکه با شروع جنگ یک لیست حدود ۱۰۰ نفره تهیه کرد و با خودش به جبهه برد. آن زمان مرحوم صادق خلخالی به سیدمجتبی حکم داد که با این ۱۰۰ نفر به سمت خوزستان برود. همزمان به «محمد غرضی» استاندار خوزستان هم نامه‌ای نوشت و به او گفت تا شهید هاشمی و گروهش را یاری کند. این گروه که یک تعدادی از آنها از لات‌های قدیم بود به اهواز رفتند و در مدرسه‌ای مستقر شدند که اسمش «فدائیان اسلام» بود. بعدها نام این مدرسه روی گروه شهید هاشمی گذاشته شد. بعد هم که ستاد تشکیل داد و کار گروه توسعه پیدا کرد، ابتدا به خرمشهر رفت و بعد از سقوط این شهر، در آبادان خط تشکیل داد.

رشید و بلندبالا

علی سنائی از نیروهای گروه فدائیان اسلام نیز می‌گوید: اواخر سال ۵۹ یک بچه محلی داشتیم به نام شهید ماشاءالله که زمان شاه از دانشجوهای انقلابی بود. او چون سن و سالش بیشتر از ما بود، زودتر به جبهه رفت. ایشان در گروه فدائیان اسلام به فرماندهی شهید سیدمجتبی هاشمی حضور یافت و در جبهه آبادان می‌جنگید. در اولین ماه‌های شروع جنگ، گروه فدائیان اسلام به فرماندهی شهید سیدمجتبی هاشمی و همین طور ستاد جنگ‌های نامنظم به فرماندهی شهید چمران (در اهواز و جبهه سوسنگرد) بسیار معروف بودند.

وی همچنین بیان می‌دارد: ماشاءالله که جبهه رفت، از آنجا زیاد برای ما تعریف می‌کرد. با گفته‌های ایشان ما با شهید سیدمجتبی هاشمی و گروهش تا حدی آشنا شدیم. خیلی مشتاق بودیم تا خودمان از نزدیک شهید هاشمی را ببینیم و در خط جبهه آبادان حضور داشته باشیم. ماشاءالله اواخر سال ۵۹ به شهادت رسید. بعد از شهادت او من تصمیم گرفتم هر طور شده به جبهه بروم. سن کمی هم داشتم، اما نهایتاً از طریق گروه فدائیان اسلام به آبادان و کوی ذوالفقاری رفتم. زمان حضور ما در جبهه هنوز اعزام‌های مردمی در قالب بسیج سروسامان نگرفته بود. بنابراین اعزام ما هم در قالب گروه‌های فدائیان اسلام صورت گرفت. این گروه را شهید سیدمجتبی هاشمی فرماندهی می‌کرد. ایشان در جبهه آبادان یک فرمانده تمام عیار بود. من یک نیروی عادی این شهید بزرگوار بودم.

سنایی در خصوص اولین دیدارش با شهید هاشمی می‌گوید: برای اولین بار که سید مجتبی را دیدم، قد رشید و جثه استخوان‌دار و محکمش جلب توجه می‌کرد. معمولاً هم لباس‌های به اصطلاح آن زمان «پلنگی» می‌پوشید و کلاه کجی که کماندوها دارند را به سرش می‌گذاشت. صرف دیدن او برای نیروهای کم سن و سالی مثل ما قوت قلب بود. واقعاً ابهتی داشت و در عین حال آدم مهربانی بود. جبهه آبادان و دوالفقاری را به خوبی مدیریت می‌کرد و با همه جور آدمی هم می‌توانست ارتباط بگیرد.

گروه ورزشکارها

علی رضایی یکی دیگر از نیروهای گروه فدائیان اسلام بیان می‌کند: یکی از خصوصیات شهید سیدمجتبی هاشمی این بود که قدرت جذب فوق‌العاده‌ای داشت. ایشان چون خودش ورزشکار بود، زبانشان را خوب می‌دانست و همین موضوع باعث جذب ورزشکارها به گروه فدائیان اسلام شده بود. نه اینکه بگوییم صرفاً ورزشکارها به این گروه می‌آمدند، نه! سیدمجتبی همه رقم آدمی را جذب می‌کرد. از دانشجو گرفته تا یک کارگر ساده و کارمند و لات توبه کرده و.. هرجور آدمی را در گروه فدائیان اسلام می‌دیدیم.

رضایی در ادامه بیان می‌کند: حتماً شما نام شهید شاهرخ ضرغام را شنیده‌اید. ایشان معروف به حر انقلاب است. زمان شاه کشتی گیر بود و یک مدتی هم راه خلاف می‌رفت. ماجرای شاهرخ معروف است و کتابی هم درخصوص این شهید بزرگوار با عنوان حر انقلاب نوشته شده است. شهید ضرغام یکی از اعضای گروه فدائیان اسلام بود. شهید هاشمی با آن روحیه مشتی معابی‌اش، شاهرخ ضرغام را جذب کرده بود. شاهرخ بسیار به شهید هاشمی علاقه داشت. شاید اگر کسی دیگر جز سیدمجتبی، فدائیان اسلام را فرماندهی می‌کرد، افرادی مثل شاهرخ ضرغام آنجا نمی‌ماندند. قدرت جذب بالای شهیدهاشمی را می‌توانیم با شهید چمران مقایسه کنیم. در ستاد جنگ‌های نامنظم هم دکتر چمران هم آدم‌هایی از طیف‌های مختلف را گردهم آورده بود. ارتشی، سپاهی، بسیجی، دانشجو و... مثلاً گروه موتورسوارهای تپه گیشا را چمران به اهواز آورد و راهی جبهه نبرد کرد. سیدمجتبی هم از این دست آدم‌ها زیاد دور و برش داشت.

شهید ارومی و سیدمجتبی

رضایی می‌افزاید: خلاصه که همه رقم آدمی دور وجود شهید سید مجتبی هاشمی گرد آمده بود و در جبهه آبادان می‌جنگیدند. بعضی از نیروهای سید مجتبی واقعاً برای خودشان اسطوره‌ای بودند. مثلاً شهید محسن ارومی یکی از این نیروهای نخبه و بسیار خوب شهید هاشمی است. ارومی سال ۶۶ در حج خونین به شهادت رسید. محسن ارومی کشتی گیر بود. روحیه پهلوانی داشت و بسیار آدم قوی، نترس و در عین حال مذهبی و معتقد بود. محسن هم ورزشکار بود و هم دانشجو. یک رزمنده همه‌چیز تمام.

رضایی اظهار می‌دارد: از اطرافیان شهید ارومی در مورد زندگی او و نحوه پیوستنش به گروه فدائیان اسلام و شهید سیدمجتبی هاشمی شنیدم که ایشان از بچه‌های مسجد دارالسلام در منیریه تهران بود. دانشجوی مهندسی عمران در یکی از دانشگاه‌های آلمان هم بود که با شروع انقلاب به کشور بازگشت و با آغاز جنگ، به گروه شهید سیدمجتبی هاشمی پیوست. چون ورزشکار و کشتی گیر بود، مورد توجه شهید هاشمی قرار گرفت و با شجاعتی که داشت، در جبهه آبادان خوش درخشید و منشأ خدمات بسیاری شد. شهید ارومی یکی از نفراتی بود که در کنار سیدمجتبی هاشمی قرار داشت. من مثال او را آوردم تا ببینید که قدرت فرماندهی و مدیریت شهید هاشمی چه انسان‌هایی را جذب می‌کرد و در کنار هم قرار می‌داد.

ترور به دلیل انقلابی بودن

رضا محمودی از راویان دفاع‌مقدس نیز درخصوص چرایی ترور شهید سیدمجتبی هاشمی از سوی منافقین معتقد است که ریشه این حرکت ناجوانمردانه نفاق، در فعالیت‌های انقلابی شهید هاشمی و همچنین تقابل این شهید با گروهک نفاق نهفته است. محمودی می‌گوید: شهید سیدمجتبی هاشمی با بصیرت و آگاهی که داشت، این تشکیلات تروریستی و ماهیتش را به خوبی می‌شناخت. این شناخت باعث شده بود تا پس از پیروزی انقلاب و زمانی که شهید سیدمجتبی هاشمی در کمیته منطقه ۹ تهران مسئول بود، جوانان را از عضویت در سازمان منافقین برحذر دارد. همچنین او بسیار تلاش می‌کرد تا اعضای گروهک نفاق در تهران و مناطقی که سیدمجتبی در آنجا حضور داشت، فعالیتی نداشته باشند. رویارویی شهید هاشمی با منافقین باعث شده بود تا بارها او را تهدید به ترور کنند، اما هاشمی کسی نبود که با این تهدیدها کوتاه بیاید و به اصطلاح شانه خالی کند.

علی سنایی از نیروهای گروه فدائیان اسلام می‌گوید: برای اولین بار که سید مجتبی را دیدم، قد رشید و جثه استخوان دار و محکمش جلب توجه می‌کرد. معمولاً هم لباس‌های به اصطلاح آن زمان «پلنگی» می‌پوشید و کلاه کجی که کماندوها دارند را به سرش می‌گذاشت. صرف دیدن او برای نیروهای کم سن و سالی مثل ما قوت قلب بود. واقعاً ابهتی داشت

تقابل با نفاق در مناطق جنگی

محمودی می‌افزاید: بعد از شروع جنگ و آن اوایل که هنوز منافقین به صورت علنی با نظام اسلامی وارد درگیری نشده بودند، سازمان مجاهدین نیروهایی را به جبهه اعزام می‌کرد. با پرچم خودشان و به صورت خودسر و مستقل هم نیرو به جبهه می‌فرستادند. آنها در آبادان، یعنی همان محلی که شهید هاشمی هم حضور داشت، مقرهایی برای خود داشتند. زمانی که منافقین مشغول جاسوسی به نفع دشمن در شهر آبادان بودند، شهید هاشمی به شدت تحرکات آنها را تحت نظر داشت. چون می‌دانست که نیت آنها نه حضور در جبهه بلکه کارشکنی است.

در آبادان منافقین خیلی فعالیت داشتند. با استفاده از تجهیزات و امکانات ما و با آنچه از عراقی‌ها به غنیمت گرفته بودیم، خود را تأمین می‌کردند تا به رزمنده‌ها ضربه بزنند. حتی آنقدر گستاخ شده بودند که پیش می‌آمد به هتل کاروانسرا که محل اقامت گروه فدائیان اسلام بود، می‌رفتند و تیراندازی‌هایی هم می‌کردند!

بنابراین شهید هاشمی محکم و سخت در مناطق عملیاتی مقابل منافقین می‌ایستاد. در تاریخ جنگ هم آمده که بچه‌های ارتش با محاصره یکی از مقرهای منافقین در آبادان، از آنها بیسیم‌هایی کشف می‌کنند که بردش بسیار بیشتر از مناطق استقرار ما بود. به این معنی که منافقین با این بیسیم‌ها می‌توانستند با عراقی‌ها هم ارتباط بگیرند! به هر حال مخالفت‌های شهید هاشمی با منافقین باعث شده بود تا در جبهه آبادان چند بار سوء قصد به جان ایشان بکنند که موفق نبودند.

شهادت در وحدت اسلامی

بعد از خروج شهید هاشمی از جبهه‌های جنگ، او به تهران بازگشت و در مغازه لباس فروشی‌اش مشغول به کار شد، اما هیچ گاه ارتباطش با جبهه‌ها را قطع نکرد و در پشتیبانی از جنگ فعال بود. منافقین باز هم او را رها نکردند و خود و خانواده‌اش را تهدید می‌کردند. به او می‌گفتند که نباید از جبهه‌ها پشتیبانی کند، اما شهید هاشمی از تهدید منافقین ترسی به دل راه نمی‌داد و کارش را ادامه می‌داد.

عاقبت در اواخر اردیبهشت سال ۶۴ که مصادف با آخرین روزهای ماه شعبان هم بود، منافقین او را در مغازه‌اش ترور کردند. نحوه ترور سیدمجتبی هاشمی در خاطرات همسر شهید این طور آمده است؛ حوالی غروب ۲۸اردیبهشت ۱۳۶۴ مصادف با آخرین روزهای شعبان بود. مدت‌ها از انتشار اعلامیه‌های منافقین مبنی بر اعدام سیدمجتبی و چند نفر دیگر از بچه‌های فدائیان اسلام می‌گذشت. آن روز (۲۸ اردیبهشت) سیدمجتبی عزم رفتن به کمیته کرد و کرکره مغازه را پایین کشید، اما دو خانم با چند بچه آمدند و درخواست لباس کردند و گفتند که نیازمندند و از راه دور آمده‌اند. آقا سید - که اسلحه همراه‌شان نبود - مجدداً در مغازه را باز کرد، اما همزمان منافقان سوار بر موتور به داخل مغازه رفتند و به سمت ایشان تیراندازی کردند. مردم بلافاصله با شنیدن صدای رگبار گلوله در محل حاضر شدند و تا زمان رسیدن آمبولانس به هیچ ماشینی اجازه ندادند که ایشان را به بیمارستان برساند، زیرا بیم آن می‌رفت که دوباره به دست منافقین بیفتد. سیدمجتبی هاشمی را پس از دو ساعت به بیمارستان منتقل کردند. با وجود اینکه دو گلوله به سر ایشان اصابت کرده بود، هنوز زنده بود، اما سرانجام ساعتی بعد به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۳۰

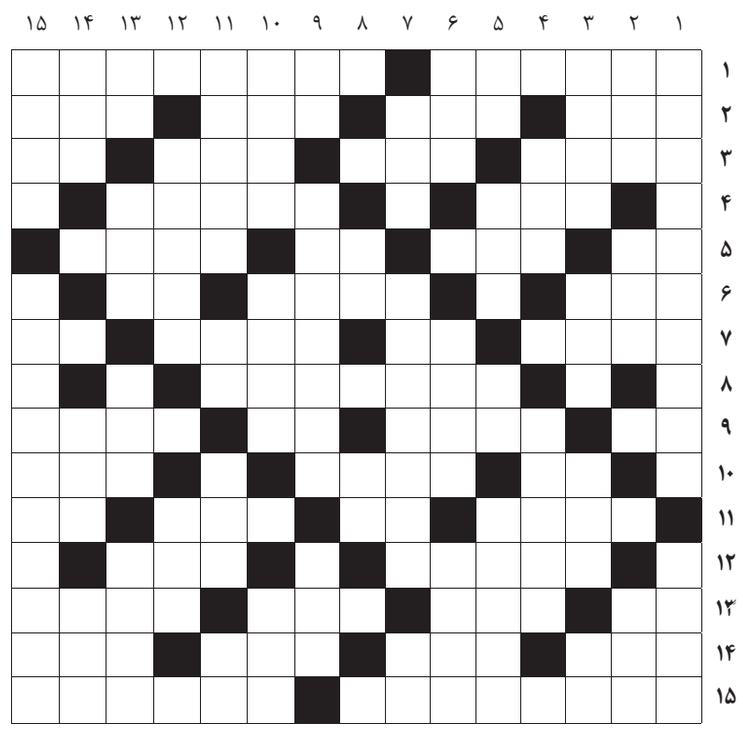

از راست به چپ

■ ۱-دومین رود بزرگ امریکای جنوبی-اثر عبید زاکانی ■ ۲-حسادت-سنگسار کردن-علامت فعل استمراری-شناسنامه ■ ۳-صمغ صبر زرد - دیدن ستارگان-درختی خاردار شبیه درخت ترنج-یازده ■ ۴-از نمازهای یومیه-وسیله‌ای برای انداختن سنگ ■ ۵-یار کارتونی پت- شخص معیوب از پا-خیر نیست-جانشین ■ ۶-رد پا-فاسد-باران اندک ■ ۷-چاق-شهر ایستاده-کودک تازه به راه افتاده - نام نویسنده کتاب وداع با اسلحه ■ ۸-مشاطه ■ ۹-آب بند-کنایه از آدم سمج-از اقمار مشتری-کشور مس ■ ۱۰-سطح دست-مانع-از عناصر چهارگانه ■ ۱۱-پوسیده-بندری در شمال-شکاف سر قلم-پسوند شباهت ■ ۱۲-فکر و گمان-مهربانی و عطوفت ■ ۱۳-هرگز عرب-سگ بیمار-نقره-نافرمان ■ ۱۴-سیاره زحل-دندان تیز درندگان- سوره شصت و هشتم قرآن-جعبه داخل کمد ■ ۱۵-نماینده دولت در رأس هر استان-همسایه آلمان

از بالا به پایین

■ ۱-فلسفه اصالت عمل-از دانه های روغنی ■ ۲-پایه و رتبه اداری-شکل و قیافه-شوم ■ ۳-از ارکان نماز-موی شاعرانه-اردوگاه-کاغذ روزنامه ■ ۴-مقابل بدل-کشتی ■ ۵-جفت ماده-مشقت و زحمت-صد متر مربع-ایوانش آیینه عبرت است ■ ۶-پاداش معنوی- خسته و ریش - بزرگ‌تر و بالاتر ■ ۷-سرزمین نیل - بیننده و ناظر-ویتامین جدولی ■ ۸-نمازی که فقط بر پیامبر واجب بود-غیر و الا ■ ۹-کلمه شگفتی-میزان معافیت شخصی از پرداخت بیمه-مقابل یسر ■ ۱۰-از جهات اصلی-نویسنده بینوایان-سازمان بزرگ جهانی ■ ۱۱-آواره و سرگردان-مملو-کهف-ابر غلیظ ■ ۱۲-پایتخت دولت سامانیان - خشکسالی ■ ۱۳-خاک کوزه گری-سلاح زنبور-سرازیری-نمونک فرهنگستان ■ ۱۴-شایسته و سزاوار-سگ ماده-پرده پوششی اطراف سلول ■ ۱۵-بسیار مشتاق و آرزومند-ترکیب شدن هر چیز با اکسیژن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۲			
۱		۵	۷	۳				
					۴		۶	
۷	۳					۵		۴
	۹					۳	۱	
	۱		۲	۴				
							۴	۸
			۱	۶				
۹	۷	۲						

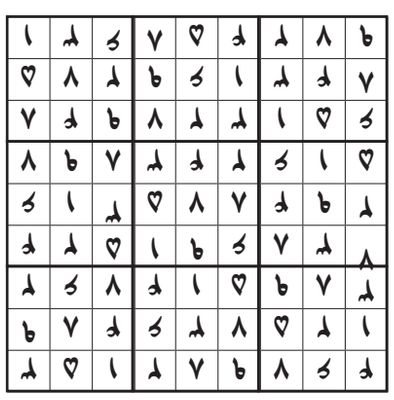

جدول کلمات متقاطع
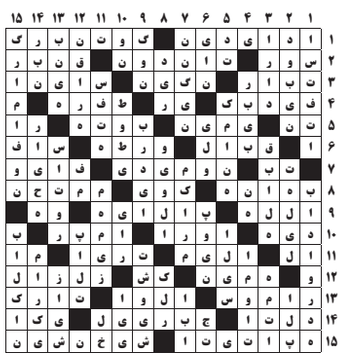
پاسخ جدول شماره ۷۰۲۹